**موضوع : خارج اصول ـ تعادل و تراجیح**

**استاد : حضرت حجت الاسلام و المسلمین سید جواد شبیری**

**تاریخ : 25 / 10 / 91**

**بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین إنه خیر ناصر ومعین**

**الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی سیدنا ونبینا محمد وآله الطاهرین**

**واللعن علی أعدائهم أجمعین من الآن إلی قیام یوم الدین**

**ادامه روایتهای ضمان عاریه:**

بحث بر سر روایت‌های ضمان عاریه بود؛ یکی از روایت‌هایش روایت اسحاق بن عمار است. سند این است: «**محمد بن علی بن محبوب عن علی بن السندی عن صفوان عن اسحاق بن عمار عن أبی عبدالله وأبی ابراهیم علیهما السلام، قالا: العاریة لیس علی مستعیرها ضمانٌ إلا ما کان من ذهب أو فضة فإنّهما مضمونان اشترطا أو لم یشترطا، وقالا: إذا استعیرت عاریة‌ بغیر اذن صاحبها فهلکت فالمستعیر ضامن**»[[1]](#footnote-2).

**بررسی علی بن سندی و مقایسه با علی بن اسماعیل:**

در سند روایت علی بن سندی واقع شده است، علی بن سندی را مرحوم کشّی در رجال خودش از نصر بن صبّاح نقل می‌کند: «**علی بن اسماعیل ثقة**»[[2]](#footnote-3) و این که نصر بن صبّاح گفته است: اسماعیل ملقب به سندی بوده است. مرحوم آقای خوئی می‌فرماید: نصر بن صباح قولش معتبر نیست، بنابراین باید خودمان تحقیق کنیم و ببینیم که علی بن اسماعیل با علی بن سندی یکی است و یا یکی نیست.

نکته: این که ایشان می‌فرمایند:« نصر بن صباح قولش معتبر نیست»، چیزی که در مورد او گفته‌اند این است که غالی بوده است. حالا غلوّ اگر پذیرفته هم باشد که یک نوع فساد عقیده است، اینها به این که لقب اسماعیل سندی بوده است و یا نبوده است ارتباطی نداشته و انگیزه‌ی جعلی به طور متعارف در مورد این چیزها نیست. انسان اگر لقب را بپذیرد، به طور طبیعی اینطور چیزها اطمینان بخش است و اینجا هم باید پذیرفته بشود؛ یعنی اطمینان می‌آورد.« پذیرفته می‌شود» به این معناست که اطمینان بخش است. حالا منهای آن جهت، مراجعه‌ی به اسناد هم اقتضا می کند که علی بن سندی با علی بن اسماعیل یکی باشد.

مرحوم آقای خوئی می‌گویند: «در بسیاری از مشایخ، اینها با هم مختلف هستند». ولی مراجعه به اسناد اقتضا می‌کند که اینها یکی باشد، همچنان که در یکی از تعلیقات حاج آقا من دیده‌ام که این را متذکر شده بودند که تتبع اسناد این مطلب را اقتضا می‌کند که اینها یکی هستند.

مرحوم آقای خوئی می‌فرمایند: اکثر راوی و مرویّ عنه‌های اینها مختلف هستند و مجرّد اتحاد علی بن اسماعیل و علی بن سندی در بعضی از مشایخ اقتضا نمی‌کند که اینها یکی باشند.

اینجا یک سری نکاتی وجود دارد و آن این است که:

اولاً:‌ وقتی مراجعه می‌کنیم به مشایخ علی بن اسماعیل و علی بن سندی، آقای خوئی که می‌فرمایند در بسیاری از موارد اینها با هم یکی نیستند، این اظهار نظرشان مبنیّ بر تتبعی است که ایشان در معجم رجال انجام می دهند که راوی کتب اربعه است. اگر این تتبع در دایره‌ی گسترده‌تری انجام می‌شد، میزان اتحاد مشایخ و شاگردان آنها بیشتر می‌شد.

نکته‌ی دوم این که ولو بسیاری از مشایخ اینها هم یکی نباشند، ولی همان مقدار اتحاد در مشایخی که دارند، برای این که انسان مطمئن بشود که اینها یکی هستند کافی است. این که دو تا عنوان در تعدادی از راویاتی که ـ شما به آنها مراجعه کنید ـ فرض کنید راویانی که دارند، بعضی‌هایشان چهار یا پنج تا شاگرد دارند. علی بن اسماعیل و علی بن سندی یکی از چهار پنج شاگردش است. یک موقع شخصی است مثل محمد بن مسلم و زراره که راویان بسیار زیادی دارند، نقل کردن از دو نفر همنام و یا محتمل الاتحاد از جهت عنوانی، بگوییم بعید نیست. ولی راویانی که روات آنها زیاد نیستند، ما می‌بینیم که چهار یا پنج نفر از این طور اشخاصی که کم راوی هستند هر دوی این عناوین از آنها روایت کرده‌اند. این که اینطور اشخاص را ما ببینیم که از یک راوی نقل می‌کنند ، خیلی مستبعد است که متحد نباشند.

(سؤال و پاسخ استاد): فرض کنید که علی بن سندی و علی بن اسماعیل، هر دویشان از محمد بن عمرو بن سعید المدائنی نقل می‌کنند. محمد بن عمرو بن سعید المدائنی را که شما مراجعه می‌کنید، می‌بینید که سه یا چهار تا راوی دارند. از یک راوی دیگری نقل می‌کنند، وقتی به او هم مراجعه می‌کنید می‌بینید یکی از آن سه یا چهار تا راوی که آنها دارند علی بن اسماعیل است و یکی دیگر هم علی بن سندی است.

صاحب قاموس الرجال در یک جایی شاهد می‌آورند که اتحاد در راوی و مرویّ عنه دلیل بر این نیست که یک شخص راوی است و می‌گوید : امام کاظم این همه اصحاب داشته است، پس باید همه‌ی آنها یکی باشند؟ حاج آقا می‌فرمودند: توجه به این نکته نشده است. اولاً نکته‌ی بحث این است: این که ما می‌گوییم دو تا راوی با اتحاد راوی و مرویّ عنه یکی است، در جایی است که یک شواهدی بر اتحاد هست، مثل این که اسمشان یکی است،‌ اسم پدرشان یکی است، لقبشان یکی است، اینطور ویژگی‌هایشان یکی است؛ این را ضمیمه می‌کنند به اتحاد راوی و مروی عنه و اتحاد آنها را نتیجه می‌گیرند. نکته‌ی دوم این که اتحاد مرویٌّ عنه در شخصی مثل امام صادق علیه السلام که سه چهار هزار تا راوی دارد، مراد نیست! در یک شخصی مراد است که تعداد کمی راوی داشته باشد.

نکته سومی که در بحث اتحاد راوی و مرویّ عنه: این که آن کسی را که ما می‌خواهیم به عنوان مرویٌّ عنه بسنجیم، از میان چند تا راوی‌اش این دو تا راوی مورد نظر را ما می‌سنجیم یعنی وقتی می‌خواهیم حساب احتمالات بدهیم، میزان اشتهار مرویٌّ عنه را باید در نظر بگیریم. هر چه مرویٌّ عنه مشهور‌تر باشد و تعداد راوی‌هایش بیشتر باشد، قرینیّت اشتراک دو عنوان در روایت از او ، بر اتحاد، ضعیف‌تر می‌شود. ولی عنوان هر قدر قریب‌تر باشد، احتمال اتحاد و اشتراک دو عنوان در روایت کردن از یک راوی، را بالاتر می‌برد.

(سؤال و پاسخ استاد): فرض است هر دو اسمشان علی است؛ کسی به نام نصر بن الصباح گفته که اسماعیل همان سندی است. ولو شهادت نصر بن الصباح را هم نپذیریم، به هر حال مطرح شده است که اسماعیل ملقب به سندی است، نه این که نصر بن الصباح حتماً دروغ می‌گوید! ما می‌گوییم فرض کنید دلیل تعبّدی بر اتحاد علی بن اسماعیل با علی بن سندی و تقرّب اسماعیل به سندی نداریم، ولی دلیل بر عدمش هم نداریم! همان احتمال باعث می‌شود که زمینه‌ی بحث را برای ما فراهم کند.

این یک نکته که مراجعه‌ی به اسناد علی بن سندی، اقتضا می‌کند که با علی بن اسماعیل یکی باشد.

نکته‌ی جالب‌تری که در واقع اتحادشان را روشن‌تر می‌کند این است که ما دقیقاً در این طبقه یک علی بن سندی داریم و یک علی بن اسماعیل؛ یک محمد بن سندی داریم و یک محمد بن اسماعیل؛ یک سعد بن سندی داریم و یک سعد بن اسماعیل؛ که همه در یک طبقه هستند و در بعضی از مشایخ شریک هستند و همچنین در بعضی از راویان هم شریک هستند. این که تصادفاً سه نفر به نام علی، محمد، سعد هر سه فرزند اسماعیل و یا فرزند سندی، در یک سری جهات مشترک باشند بعید است. این که تصادفاً یک چنین چیزی اتفاق افتاده است، بسیار مستبعد است. به خصوص سعد بن اسماعیل، سعد اسم کم نامی است و سعد بن اسماعیل و سعد بن سندی هم جزء قرائن قوی است برای اتحاد اینها. به نظر می‌رسد که اینها سه برادر هستند و اسم پدرشان هم اسماعیل است و مشخصه و اسم کاملشان هم علی بن اسماعیل بن عیسی است و اینها پسرعموهای احمد بن محمد بن عیسی اشعری هستند و هم طبقه‌های خود احمد بن محمد بن عیسی هستند و در یک عده‌ای از مشایخ هم با احمد بن محمد بن عیسی هم طبقه هستند. حالا اگر این بحث‌ها را خودتان مراجعه کنید، برایتان شفاف‌تر خواهد شد.

نفر بعدی این سند «صفوان» است که بحثی در او نیست.

**بررسی اسحاق بن عمار :**

در ادامه دارد: «عن اسحاق بن عمار»؛ مرحوم نجاشی در رجال خودش «اسحاق بن عمار بن حیّان الصیرفی الکوفی» را ترجمه و توثیق محکمی در مورد او کرده و می‌گوید: «**شیخ من أصحابنا، ثقة وإخوته یونس ویوسف وقیس وإسماعیل، وهو فی بیت کبیر من الشیعة**»[[3]](#footnote-4) و برادران و برادرزاده‌هایش را هم ذکر می‌کند.

در فهرست مرحوم شیخ طوسی، اینطور ترجمه شده است: «**اسحاق بن عمار الساباطی، له أصلٌ وکان فطحیّاً إلا أنّه ثقة وأصله معتمدٌ علیه**»[[4]](#footnote-5).

مرحوم علامه‌ی حلی این دو بزرگوار را یکی گرفته است. عبارتی را که از رجال نجاشی است ضمیمه کرده است: «**کان شیخاً من أصحابنا ثقة روی عن الصادق علیه السلام ... وکان فطحیّاً**» عبارت نجاشی را ضمیمه کرده است با عبارت «وکان فطحیّاً». می‌گوید: «**قال الشیخ: إلا أنه ثقة وأصله معمتدٌ علیه، وکذا قال النجاشی، والأولی عندی التوقف فیما ینفرد به**». علامه‌ی حلی به دلیل این که در روایت‌های واقفه یعنی فاسد المذهب، در متفرداتشان عمل نمی‌کند، باعث شده است که بگوید او فطحی است و چون فطحی است باید توقف بشود. این بحث مدتها در کتب رجال در میان محدثین و فقهاء مطرح بوده است که اسحاق بن عمار چون فطحی است روایت‌هایش مورد قبول نیست، البته بنا بر این که در حجیت خبر، صحت مذهب را شرط بدانیم.

این قول تا زمان شیخ بهایی دارج بوده است. مرحوم شیخ بهایی می‌گویند: ما چه دلیلی داریم که این اسحاق بن عمار‌هایی که در اینجا هست، یکی باشند؟ اسحاق بن عمار صیرفی که نجاشی ترجمه کرده است، شخصی است که اهل کوفه است و یک اسحاق بن عمار ساباطی داریم که او مال ساباط است؛ اسحاق بن عمار صیرفی «شیخ من أصحابنا ثقة» که ظاهر عبارت نجاشی این است که صحیح المذهب است، ‌اما اسحاق بن عمار ساباطی فاسد المذهب است و بنابراین ما دو نفر به نام اسحاق بن عمار داریم. لذا نیاز به تمیز مشترکات است که اسحاق بن عمار صیرفی کجاست و اسحاق بن عمار ساباطی کجاست.

بعد از مرحوم شیخ بهایی، قول ایشان یک قول دارج در میان جامعه‌ی شیعه می‌شود تا زمان علامه‌ی بحر العلوم . علامه‌ی بحر العلوم این بحث را که مطرح می‌فرماید، می‌گوید: این که ما دو نفر به نام اسحاق بن عمار داشته باشیم و هر دو صاحب کتاب باشند که نجاشی به یکی برخورد کرده و او را نوشته است، شیخ طوسی هم به یکی دیگر برخورد کرده و او را نوشته است و هر یک از دو بزرگوار، از عنوان دیگری غفلت کرده باشد، این فی نفسه خیلی مستبعد است. اضف إلی ذلک که در اسناد اسحاق بن عمار به جز نادری از موارد با لقب اسحاق بن عمار صیرفی متصف نشده است. اسحاق بن عمار ساباطی که مطلقاً در اسناد وجود ندارد، اسحاق بن عمار صیرفی هم خیلی کم وارد شده است. بحث این است: اگر این اسحاق بن عمار ساباطی شخص معروفی بوده غیر از آن اسحاق بن عمار صیرفی، چطور در هیچ سندی ذکر نشده است؟ در هیچ جا با مشخصات از او یاد نکرده‌اند. اسحاق بن عمار را این همه مطلق گذاشته‌اند و هر دویشان هم از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السلام هستند و در یک طبقه هستند و اصلاً با مشخصات ذکر نکرده‌اند؛ خود این نشانگر آن است که موضوع چیز دیگری است.

ایشان نکته‌ای را متذکر می‌شود و آن این که : از عبارت نجاشی استفاده می‌شود که اسحاق بن عمار صیرفی امامی است و صحبتی از فطحی بودن خودش و برادران و برادرزاده‌هایش به میان نیامده است و در هیچ مصدر دیگری غیر از فهرست شیخ، فطحی بودنش مطرح نشده است و ساباطی بودنش هم مطرح نشده است.

از اینجا مرحوم علامه‌ی بحر العلوم منتقل شده است به یک نکته‌ای و آن این است که در اینجا یک اشتباهی برای شیخ طوسی رخ داده است و این اشتباه منشأ اشتباهات دیگر شده است. مرحوم شیخ تصور کرده است که اسحاق بن عمار، فرزند عمار ساباطی معروف است. یکی از اصحاب امام صادق عمار ساباطی است که در فطحی بودن او و اصحابش بحث است. بعد از وفات امام صادق علیه السلام عبدالله افطح ادعای امامت می‌کند و بسیاری از اصحاب هم به او گرایش پیدا می‌کنند. ولی به دلیل بی‌سواد بودن عبدالله افطح و همچنین عمر کوتاهی که می‌کند، اکثر اصحاب از قول به امامت عبدالله افطح بر می‌گردند و می‌گویند تنها عمار ساباطی و اصحابش بر این قول باقی ماندند و جزء فطحیه شدند.

ایشان (مرحوم شیخ طوسی) عمار ساباطی را پدر اسحاق بن عمار گرفته است و به تبع تصور این که اسحاق بن عمار فرزند عمار ساباطی است،‌ لقب ساباطی را برای اسحاق هم ذکر کرده است؛ این مرحله‌ی دوم اشتباه. مرحله‌ی سوم اشتباه، این است که فطحی بودن را هم برای او ذکر کرده است.

(سؤال و پاسخ استاد): همه‌ی اینها ناشی از یک اشتباه است که اشتباهات دیگر را به تبع آورده است. بنابراین اسحاق بن عمار اصلاً ساباطی نیست و اصلاً فطحی نیست و در این که اسحاق بن عمار فرزند عمار ساباطی نیست بحثی نیست؛ این عمار ساباطی، عمار بن موسی ساباطی است و این اسحاق بن عمار، اسحاق بن عمار بن حیّان است. نه در نسب ساباطی، حیّان وجود دارد و نه در نسب صیرفی، موسی وجود دارد؛ در این که اینها دو تا هستند بحثی نیست، اما نادر بودن اسم عمار گاهی اوقات باعث می‌شود که منشأ اینطور اشتباهات هم بشود.

من یک چیز دیگری در اثبات مطلبی که مرحوم علامه‌ی بحر العلوم فرموده است، اضافه کرده‌ام و آن این است که در یکی از سندهای تهذیب شیخ طوسی به جای این که بگوید: «بهذا الاسناد عن عمار الساباطی» گفته است: «**بهذا الاسناد عن اسحاق بن عمار**»[[5]](#footnote-6). پیداست که بین اسحاق بن عمار و عمار ساباطی در ذهن مبارک شیخ طوسی یک نوع تداعی معانی بوده است، یک نوع ارتباط معنوی بوده است که یکی را به جای دیگری گذاشته است. این «بهذا الاسناد عن اسحاق بن عمار» چند تکه دارد، بعضی تکه‌هایش را خود شیخ در جاهای دیگر از عمار ساباطی نقل کرده است.

این که در اینجا به جای عمار ساباطی، اسحاق بن عمار بوده است، مؤید خوبی است برای فرمایش مرحوم علامه‌ی بحر العلوم که ذهن مبارک مرحوم شیخ بین اینها یک نوع ارتباطی در ذهنش بوده است. علی أیّ تقدیر مطالبی که مرحوم علامه‌ی بحر العلوم گفته‌اند، کاملاً منطقی است. ما در توصیف به مطلب علامه‌ی بحر العلوم اشاره کرده‌ایم: «**امامی ثقة جلیل ... ولیس اسحاق بن عمار بمتعدد کما علیه العلامة بحر العلوم ولا فطحی کما علیه العلامة الحلی**» یعنی قول‌های مختلفی که وجود دارد را در ضمن این اشاره کرده‌ایم. بنابراین، هیچ مشکلی از جهت سندی در اسحاق بن عمار نیست.

اما در مورد علی بن السندی؛ اگر او را با علی بن اسماعیل یکی بدانیم و توثیق نصر بن الصباح را در مورد او قبول کنیم که هیچ. ‌اگر قبول نکرده باشیم، قرائنی بر وثاقت این علی بن السندی، یکی اکثار روایت بزرگانی مثل سعد بن عبدالله، محمد بن حسن الصفار، محمد بن علی بن محبوب، همه‌ی این بزرگان از او روایت زیادی دارند. نکته‌ی دوم این که محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری صاحب نوادر الحکمة از علی بن السندی روایت دارد و استثناء نشده است.

(سؤال و پاسخ استاد): استثناء را به دلیل این که این تضعیفات خیلی اوقات بر مبنای غلوّ است دلیل بر وثاقت نمی‌دانیم، اما عدم استثناء را دلیل بر وثاقت می‌دانیم.

فقط نکته‌ای که وجود دارد این است: مواردی که محمد بن احمد بن یحیی از یک نفر یک یا دو تا روایت نقل بکند، در آنجا احتمال این که در هنگام لیست کردن مشایخ محمد بن احمد بن یحیی، به این یکی دو روایت برخورد نکرده باشند وجود دارد. به نظر من اگر بخواهیم مقدار کم باشد، آن یکی دو تا قرینه نیست. اما جایی که زیاد است، مثل همین محمد بن احمد که روایت‌هایش از علی بن السندی در غیر کتب اربعه بیشتر از کتب اربعه است، به خصوص به عنوان علی بن اسماعیل فکر می‌کنم بیشتر از علی بن السندی باشد.

(سؤال و پاسخ استاد): ما دو بحث داریم، یکی این است که اینها یکی هستند یا یکی نیستند و یک بحث هم این است که حالا چه یکی باشند و چه یکی نباشند، ثقه هستند یا ثقه نیستند. اگر یکی هم ندانیم، باز هم روایت‌های محمد بن احمد بن یحیی در حدّی است که انسان وثاقت او را اثبات کند. به خصوص اگر یکی باشند، چون قول صحیح همان یکی بودن است، این یکی بودن وثاقت او را محکم‌تر می‌کند و روایت‌های محمد بن احمد از علی بن اسماعیل به نظر می‌رسد که بیشتر است. به خصوص در کتب صدوق، روایت محمد بن احمد از علی بن السندی خیلی زیاد است. علی أیّ تقدیر این دو قرینه است بر این که علی بن السندی ثقه است و بحثی در وثاقت او نیست.

این روایت موضوع را ذهب و فضه قرار داده است و مضمون آن همان مضمون روایت زراره است. اما روایت‌های بعدی انشاء الله فردا.

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین

42 دقیقه

1. . تهذیب الأحکام / جلد 7 / صفحه‌ی 184. [↑](#footnote-ref-2)
2. . «**نصر بن الصباح، قال: علی بن اسماعیل ثقة، وهو علی بن السّدّی لقب اسماعیل بالسُّدّی**» . رجال الکشی / صفحه‌‌ی 598. [↑](#footnote-ref-3)
3. . رجال النجاشی / صفحه‌ی 71. [↑](#footnote-ref-4)
4. . الفهرست / صفحه‌ی 15. [↑](#footnote-ref-5)
5. . تهذیب الأحکام / جلد 1 / صفحه‌ی 425. [↑](#footnote-ref-6)